



آیت‌ا... سید محمد سعیدی، فرزند ارشد
شهید آیت‌ا... سعیدی از ویژگی‌های
تربیتی پدر می‌گوید

خدمت به مادر نخستین درس تربیتی ایشان بود



وماهم غافل از اینکه پیکر پدر در آن آمبولانس است! تا بعد از ظهر آن روز (۲۱ خرداد ۱۳۹۸) در بیرون زندان منتظر ماندیم و وقتی مایوس شدیم، به خانه برگشتیم. هنوز مدت زیادی نگذشته بود که اتومبیل ساواک آمد و یکی از مأموران شناسنامه پدر را خواست و به من که پسر بزرگ تر بودم، گفت برای ملاقات پدرم همراه آن‌ها بروم. سوار ماشین آن‌ها شدیم و مرا به پزشکی قانونی بردند. در آنجا دکتر جوانی به من تسلیت گفت. مات و مبهوت مانده بودم که موضوع از چه قرار است. آقای دکتر سید محمود طباطبایی، رئیس پزشکی قانونی، مرا به اتاقش خواست و از من پرسید قضیه پدرت چیست؟ من هم هرچه را که از مبارزات پدر می‌دانستم، گفتم. در هر حال پیکر را به اتفاق مأموران ساواک به وادی السلام قم بردیم. بدن پدر مجروح بود. باورم نمی‌شد او را کشته باشند. به پیکر پدر خیره مانده بودم و بی اختیار می‌گفتم: «پدر! شما نزد رسول... (ص) و آیت... خمینی (ره) روسفید هستی. همیشه می‌گفتی دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافران. امروز به آرزوی خود که همانا شهادت در راه خداست، رسیدی. مأموران با تعجب نگاه می‌کردند که چطور به جای احساس ترس یا پشیمانی، دارم از شهادت در راه خدا حرف می‌زنم.

پیکر پدر را گرفتیم و دفن کردیم. بلافاصله به منزل مرحوم آیت‌ا... ربانی شیرازی رفتیم. ایشان در خانه نبودند. به خانواده‌شان گفتم پدرم را شهید کرده‌اند. مأموران ساواک همه جا در تعقیب بودند. به تهران برگشتیم و به خانه رفتیم. مادر با دیدن چهره‌ام انگار همه چیز را فهمیدند و پرسیدند: «محمد! چه شده است؟» جواب دادم: «پدر به آنچه که می‌خواست رسید. لباس سیاه بپوشید. ما بچه‌ها همه باید لباس سیاه بپوشیم. امروز تکلیف ما بسیار سنگین‌تر شده است.» در روز چهارم پدر، شهید محمد منتظری برای مادر پیام داده بود که چون شما در وضعیت عاطفی خاصی هستید، کسی جرئت اعتراض به شما را نمی‌کند. آشکارا بگویید شوهرتان را شاه کشته است و آن قدر این جمله را تکرار کنید که کسانی که به وادی السلام آمده‌اند، متوجه شوند و موضوع را به دیگران اطلاع بدهند.

شدم. خدا را شکر کردم و این خواب را پشت کتاب «مواظب العدویه» نوشتم.

● از روزهای بازپسین زندگی پدر چه خاطراتی دارید؟

هنگامی که در روزنامه خبر و رود سرمایه‌گذاران آمریکایی، از جمله «راکفلر» به ایران منتشر شد، پدر سعی کردند علیه این اقدام رژیم اعلامیه‌ای بنویسند و به امضای تنی چند از علما و روحانیان برسانند. لحن اعلامیه فوق العاده تند و وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه بسیار حساس بود. به همین دلیل هیچ‌کس در این قضیه دخالت نکرد. بنابراین پدر به تنهایی اعلامیه را امضا، چاپ و پخش کردند و به همین دلیل هم دستگیر شدند. یکی دیگر از کارهایی که پدر انجام دادند و دلیلی برای دستگیری ایشان شد، تکثیر نوارهای درس «ولایت فقیه» امام (ره) بود که از نجف به دستشان رسیده بود. رژیم همیشه تبلیغ می‌کرد که روحانیت هیچ برنامه‌ای برای حکومت ندارد و فقط قصد ایجاد آشوب و بی‌نظمی دارد. وقتی این نوارها به ایران رسیدند وعده زیادی از محتوای «ولایت فقیه» آگاه شدند، رژیم به شدت وحشت کرد. بعد هم اعلامیه تند پدر در همه جا پخش شد و رژیم شاه به این نتیجه رسید که باید شهید آیت‌ا... سعیدی را از سر راه بردارد. بنابراین مأموران ساواک در روز دهم خرداد سال ۱۳۴۹ به خانه ما ریختند و اسناد، مدارک و کتاب‌های پدر را غارت و

می‌فرمودند: «در میان مبارزین، از پدر شما با اخلاص ترکیبی را ندیدم.» همواره تلاش می‌کردند ایثار، رسیدگی و بخشش ایشان رنگ و بوی خود نگردد و در چشم دیگران جلوه نکند. دیگرویزی ایشان نظم چشمگیرشان بود. یادم هست اگر کسی از کتابخانه‌شان کتابی را برمی‌داشت و جابه‌جایی گذاشت، بسیار ناراحت می‌شدند. در رفتارهای اجتماعی، تدریس، طرز لباس پوشیدن و صحبت کردن هم به نظم توجه خاصی داشتند. برای مردم احترام و اهمیت زیادی قائل و بسیار پایبند قول و قرارهایشان بودند.

● شجاعت ایشان نیز کم‌نظیر بوده است. به مصادیقی از این ویژگی هم اشاره بفرمایید.

در زمان حضرت آیت‌ا... بروجردی برای تبلیغ به آبادان می‌روند. در آن زمان روزنامه‌ها عکس ثریا، همسر شاه، را چاپ کرده بودند. این کار با اعتراض شدید شهید سعیدی روبرو می‌شود و روی منبر علیه شاه و خانواده‌اش صحبت می‌کنند و همین باعث دستگیری و زندانی شدن ایشان می‌شود. آیت‌ا... قائمی، از بزرگان آبادان، وساطت می‌کنند و فرماندار نظامی آبادان توصیه می‌کند که پدر بگویند آن کسی که این حرف‌ها را زده است، من نبوده‌ام و به علت تشابه اسمی این اشتباه پیش آمده است، اما وقتی پدر را نزد فرماندار نظامی می‌برند، ایشان صراحتاً می‌گویند خودم آن حرف‌ها را زده‌ام و مدتی در زندان می‌مانند.

پس از شهادت پدر، دستخطی از ایشان را پشت کتاب «مواظب العدویه» دیدیم. ایشان نوشته بودند: شبی در خواب دیدم به بیت آیت‌ا... خمینی (ره) می‌روم. در راه علامه طباطبایی را دیدم. ایشان مرا صدا زدند و تا منزل آقای خمینی (ره) همراه ایشان رفتم. علامه به من فرمودند: «دیشب اباعبدالله (ع) را خواب دیدم و فرمودند به سعیدی بگو به اینجا بیا، چیزی نیست، ما نگهدار تو هستیم.» وقتی بیدار

● شما در زمان شهادت پدرتان نوزده سال داشتید و نسبت به دیگر برادرانتان خاطرات بیشتری از پدر بزرگوارتان دارید. نخستین سؤال اینکه درباره ویژگی‌های تربیتی مدنظر پدرتان نکاتی را بفرمایید.

نخستین ویژگی برجسته‌ای که در امر تربیت از پدرم به یاد دارم، احترام فوق العاده‌ای بود که به مادرمان می‌گذاشتند و طبیعتاً ما را هم به این امر تشویق و توصیه می‌کردند. ایشان حتی در وصیت‌نامه‌شان هم احترام به مادر را تصریح کردند. بنابراین محبت، احترام و خدمت به مادر نخستین درس تربیتی ایشان بود.

● حضرت عالی نیز تحصیل در حوزه را پیش گرفتید. آیا پدر بزرگوارتان به امر تحصیل در حوزه تأکید داشتند؟

من در زمان حیات ایشان درس طلبگی نمی‌خواندم. من در آن دوران دروس دبیرستان را می‌خواندم و هنوز وارد دروس حوزوی نشده بودم. طلبگی ما بعداً بعد از شهادت ابوی و طبق توصیه ایشان بود که وصیت کرده بودند: «همه فرزندان من اهل علم و تبلیغ برای خدا باشند.» هیچ‌کدام از ما فرزندان ایشان در زمان حیات پدر دروس طلبگی نخواندیم. ابوی علاقه داشتند و به خصوص «جامع المقدمات» را می‌فرمودند بخوان و تذکراتی دادند که چه کتاب‌هایی چگونه خوانده بشود، ولی اینکه به صورت منظم خدمت ایشان درس خوانده باشم، چنین نبود و طلبگی من بعد از شهادت ایشان بود.

پدر وصیت کرده بودند همه فرزندانم اهل علم و تبلیغ باشند. هنگامی که پدر به شهادت رسیدند، در دبیرستان درس می‌خواندم. طلبگی ما برادرها پس از شهادت پدر و طبق وصیت ایشان شکل گرفت. پدر علاقه داشتند ما طلبه شویم. ایشان می‌فرمودند جامع المقدمات را بخوانید و کتاب‌های متعددی را هم به ما توصیه می‌کردند که بخوانیم.

● چه ویژگی‌های خاصی در شخصیت پدرتان برای شما برجسته‌ترند؟

اولین ویژگی ایشان که همه از جمله استاد ما، حضرت آیت‌ا... وحید خراسانی، در پدر ما برجسته می‌دیدند، اخلاص پدر بود. ایشان



نخستین ویژگی برجسته‌ای که در امر تربیت از پدرم به یاد دارم، احترام فوق العاده‌ای بود که به مادرمان می‌گذاشتند و طبیعتاً ما را هم به این امر تشویق و توصیه می‌کردند. ایشان حتی در وصیت‌نامه‌شان هم احترام به مادر را تصریح کردند. بنابراین محبت، احترام و خدمت به مادر نخستین درس تربیتی ایشان بود